



● میانی اندیشه اسلامی-۴: فلسفه اخلاق ● مجتبی مصباح ●  
قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام،  
۱۳۹۸ ● ۸-۲۱۳-۴۴۴-۶۰۰-۹۷۸ ISBN ● کتاب نامه  
در پایان کتاب و هم چنین به صورت زیرنویس ● ۱. فلسفه  
● ۲. اخلاق ● الف. عنوان ● ۴۲۴/ف/۲۳۱ BP

# سلسله دروس مبانی اندیشه اسلامی (۴)

فلسفه اخلاق

مجتبی مصباح، دانشیار گروه  
فلسفه مؤسسه آموزشی و  
پژوهشی امام خمینی رحمته

فلسفه اخلاق: سلسله دروس مبانی اندیشه اسلامی ۴ (ویراست دوم)

مؤلف: مجتبی مصباح

ناشر: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمته

ویراستار محتوایی: علیرضا تاجیک

صفحه آرا: مجید بزم آرا

چاپ: نگارش

نوبت چاپ: اول

تاریخ چاپ: تابستان ۱۳۹۸

قیمت: ۳۰۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۴۴-۲۱۳-۸

<b>۱۳</b>	<b>مقدمه</b>
۱۵	مقدمه
<b>۱۹</b>	<b>درس اول: کلیات</b>
۲۱	مقدمه
۲۲	تعریف اخلاق
۲۳	علم اخلاق
۲۶	اهمیت علم اخلاق
۲۶	فلسفه‌های مضاف
۲۸	فلسفه اخلاق
۳۰	اهمیت و ضرورت فلسفه اخلاق
۳۲	جایگاه فلسفه اخلاق
۳۵	خلاصه
۳۶	پرسش‌ها
۳۶	منابعی برای مطالعه بیشتر
۳۸	پی‌نوشت‌ها
<b>۳۹</b>	<b>درس دوم: مفاهیم اخلاقی</b>
۴۱	مقدمه
۴۱	ارزش
۴۴	ارزش ذاتی و غیره

۴۵	ارزش جای‌گزینی
۴۵	لزوم
۴۶	مفاهیم عام اخلاقی
۴۷	خوب و بد
۴۸	درست و نادرست
۴۹	باید و نباید
۵۰	وظیفه
۵۲	خلاصه
۵۳	پرسش‌ها
۵۵	منابعی برای مطالعهٔ بیشتر
<b>۵۷</b>	<b>درس سوم: ارزش و واقعیت</b>
۵۹	مقدمه
۶۰	گزاره‌های واقع‌نما و ارزشی
۶۰	واقعی بودن یا واقعی نبودن ارزش
۶۳	تفاوت‌های واقع‌گرایی و غیر واقع‌گرایی
۶۴	۱. واقعی یا غیر واقعی بودن معیار ارزش
۶۴	۲. قابلیت یا عدم قابلیت صدق و کذب گزاره‌های اخلاقی
۶۵	۳. رابطهٔ منطقی میان گزاره‌های اخلاقی با دیگر گزاره‌ها
۶۷	۴. وحدت‌گرایی یا کثرت‌گرایی اخلاقی
۶۸	۵. مطلق یا نسبی بودن اخلاق
۶۹	خلاصه
۷۰	پرسش‌ها
۷۱	منابعی برای مطالعهٔ بیشتر
۷۲	پی‌نوشت‌ها
<b>۷۳</b>	<b>درس چهارم: مطلق یا نسبی بودن اخلاق</b>
۷۵	مقدمه
۷۶	نسبی‌گرایی اخلاقی
۷۷	۱. نسبیت توصیفی

۷۸	استدلال بر نسبیت توصیفی
۷۹	بررسی استدلال
۸۰	۲. نسبیت فرااخلاقی
۸۰	چالش توجیه
۸۲	استدلال بر نسبیت فرااخلاقی
۸۲	الف) براساس نسبیت توصیفی
۸۳	بررسی
۸۳	ب) براساس نسبیت مطلق معرفت
۸۴	بررسی
۸۴	ج) براساس غیرواقع‌گرایی
۸۵	بررسی
۸۵	اقسام نسبیت فرااخلاقی
۸۵	نسبیت فردی
۸۶	نسبیت اجتماعی
۸۸	۳. نسبیت هنجاری
۸۹	استدلال بر نسبیت هنجاری
۸۹	بررسی استدلال
۹۰	بررسی مدعا
۹۱	مشکلات عملی
۹۳	قیودی برای نسبیت هنجاری
۹۳	بررسی قیود نسبیت هنجاری
۹۵	مطلق‌گرایی اخلاقی
۹۵	مطلق‌گرایی افراطی
۹۶	بررسی دیدگاه افراطی
۹۶	مطلق‌گرایی معتدل
۹۷	بررسی دیدگاه معتدل
۹۸	خلاصه
۱۰۰	پرسش‌ها
۱۰۱	منابعی برای مطالعهٔ بیشتر

### درس پنجم: مکاتب اخلاقی غیر واقع‌گرا

۱۰۹	مقدمه
۱۱۰	امرگرایی
۱۱۱	امرگرایی نوع اول (نظریه امر الهی)
۱۱۲	بررسی
۱۱۳	امرگرایی نوع دوم
۱۱۴	بررسی
۱۱۵	توصیه‌گرایی
۱۱۶	بررسی
۱۱۸	احساس‌گرایی
۱۱۸	الف) استدلال بر اساس پوزیتویسم منطقی
۱۱۹	بررسی
۱۲۰	ب) استدلال بر اساس معنای احساسی واژه‌های اخلاقی
۱۲۱	بررسی
۱۲۲	جامعه‌گرایی
۱۲۲	بررسی
۱۲۳	قراردادگرایی
۱۲۴	بررسی
۱۲۶	خلاصه
۱۲۹	پرسش‌ها
۱۳۱	منابعی برای مطالعه بیشتر

### درس ششم: مکاتب اخلاقی واقع‌گرا

۱۳۵	مقدمه
۱۳۵	لذت‌گرایی شخصی
۱۳۷	بررسی
۱۳۸	دنیاه‌گیزی
۱۳۹	بررسی



۱۳۹	قدرت‌گرایی
۱۴۰	بررسی
۱۴۱	هماهنگی عقلانی
۱۴۲	بررسی
۱۴۳	عاطفه‌گرایی
۱۴۴	بررسی
۱۴۵	سودگرایی
۱۴۷	بررسی
۱۴۹	خلاصه
۱۵۱	پرسش‌ها
۱۵۳	منابعی برای مطالعه بیشتر
۱۵۴	ضمیمه: واقع‌گرایی اثبات‌ناپذیر
۱۵۵	۱. مکتب اخلاقی کانت
۱۵۸	بررسی
۱۶۰	۲. مکتب شهودگرایی
۱۶۰	استدلال پرسش‌گشوده
۱۶۱	بررسی
۱۶۱	اثبات‌ناپذیری گزاره‌های اخلاقی
۱۶۲	بررسی
<b>۱۶۳</b>	<b>درس هفتم: اثبات واقع‌گرایی اخلاقی</b>
۱۶۵	مقدمه
۱۶۷	مطلوبیت از دیدگاه واقع‌گرایان و غیرواقع‌گرایان
۱۶۹	رابطه طولی و عرضی امور مطلوب
۱۷۱	حب ذات؛ منشأ مطلوبیت
۱۷۳	مطلوبیت کمال
۱۷۴	تزامم کمالات مطلوب
۱۷۵	امکان انتخاب معقول
۱۷۵	ارزش ذاتی و غیرری در اخلاق
۱۷۶	واقعی بودن ارزش ذاتی در اخلاق

۱۷۶	واقعی بودن ارزش‌گیری در اخلاق
۱۷۷	واقعی بودن ارزش‌جای‌گزینی در اخلاق
۱۷۸	واقعی بودن لزوم اخلاقی
۱۷۸	واقعی بودن ارزش‌های اخلاقی
۱۷۸	واقع‌نمایی گزاره‌های اخلاقی
۱۷۹	واقع‌گرایی اخلاقی در آیات و روایات
۱۸۳	خلاصه
۱۸۴	پرسش‌ها
۱۸۶	منابعی برای مطالعه بیشتر
۱۸۷	پی‌نوشت‌ها
<b>۱۸۹</b>	<b>درس هشتم: معیار ارزش اخلاقی</b>
۱۹۱	مقدمه
۱۹۲	لزوم تعیین معیار ارزش
۱۹۲	لزوم تعیین معیار کمال اختیاری
۱۹۳	کمال نسبی و غیرنسبی
۱۹۴	کمال مقدماتی و اصیل
۱۹۵	کمال انسان
۱۹۷	کمال اختیاری انسان
۲۰۰	کمال نهایی انسان و پیامدهای آن
۲۰۱	۱. علم حضوری کامل انسان به نیازمندی به خدا و بی‌نیازی او
۲۰۵	۲. محبت و رضایت کامل و متقابل انسان و خداوند
۲۰۷	کمال نهایی و تأمین اهداف خودگرایان
۲۰۷	لذت
۲۱۰	آرامش خاطر
۲۱۲	قدرت
۲۱۳	هماهنگی عقلانی
۲۱۷	خلاصه
۲۱۹	پرسش‌ها
۲۲۰	منابعی برای مطالعه بیشتر

۲۲۱

پی‌نوشت

**۲۲۳**

**درس نهم: ارزیابی صفات اکتسابی و کارهای اختیاری (۱)**

۲۲۵

مقدمه

۲۲۶

ارزش اخلاقی صفات نفسانی

۲۲۷

ارزش اخلاقی کارهای اختیاری

۲۲۷

دو عامل مؤثر در ارزش کارهای اختیاری

۲۳۳

درجات مختلف ارزش کارهای اختیاری

۲۳۴

ارزیابی کار از جهت نوع آن

۲۳۷

ارزیابی کار از جهت نیت

۲۳۹

تزام کارهای اختیاری

۲۴۱

خلاصه

۲۴۲

پرسش‌ها

۲۴۶

منابعی برای مطالعه بیشتر

۲۴۷

پی‌نوشت‌ها

**۲۴۹**

**درس دهم: ارزیابی صفات اکتسابی و کارهای اختیاری (۲)**

۲۵۱

مقدمه

۲۵۱

خودگرایی و دیگرگرایی

۲۵۶

خودگرایی و خداگرایی

۲۵۸

روش تشخیص ارزش اخلاقی کارها

۲۶۱

حداقل ارزش اخلاقی

۲۶۸

خلاصه

۲۷۰

پرسش‌ها

۲۷۱

منابعی برای مطالعه بیشتر

۲۷۲

پی‌نوشت‌ها

**۲۷۳**

**منابع**

۲۷۴

الف) کتاب‌های فارسی و عربی

۲۸۱

ب) مقالات فارسی

۲۸۱

ج) منابع لاتین



---

## مقدمه

---



# مقدمه

## مقدمه

اخلاق دانشی است که آموختن آن مقدمه‌ای است برای به کار بستن. گرچه انسان به سبب اختیار تکوینی خود می‌تواند از دانسته‌های خویش در عمل سر بتابد، این دانش برای آنان که حقیقتاً در پی زندگی سعادت‌مندانه‌اند سودمند است. عالمان اخلاق همواره کوشیده‌اند ره‌جویان سعادت و کمال را راهنمایی کنند و این دانش را در اختیار آنان قرار دهند. رهبران دینی نیز برای تحقق مهم‌ترین رسالت ادیان آسمانی، یعنی هدایت انسان به سعادت حقیقی، همواره از بزرگ‌ترین منادیان اخلاق بوده‌اند.

این هدایت‌گری اما، همواره با چالش‌ها و موانعی روبه‌رو بوده است. شکاکیت و نسبی‌گرایی از جمله چالش‌هایی هستند که همواره حوزه‌های مختلف تفکر بشر با آنها روبه‌رو بوده‌اند، و حوزه ارزش‌های اخلاقی نیز از آنها مصون نبوده است. اما در قرون اخیر، این گرایش‌ها فزونی یافته‌اند، و از این راه، در اخلاق ارزش‌های نوظهوری مانند اومانیسزم، لیبرالیسم، تساهل و تسامح و اباحیگری پدید آمده‌اند. از سوی دیگر، توسعه تکنولوژی، بیش از پیش عموم انسان‌ها را به لذت‌گرایی، تأمین رفاه مادی و سود دنیوی، و ابرقدرت‌ها را به سلطه جهانی فراخوانده است، و هریک از این گرایش‌ها، آرمانی انسانی تلقی شده‌اند. نیز از دیگر سوی، تشویش خاطر و خلأ معنویت، که حاصل

دنیاجویی غالب‌اند، موجب روی آوردن بسیاری از گروه‌ها به روش‌های خودساخته بشر برای آرامش خاطر و جبران این خلأ شده‌اند، و هر یک از این نحله‌ها آرمان اخلاقی را به نوعی در پشت پا زدن به دنیا جست‌وجو کرده‌اند.

از آنجا که طبیعت بشر به همه آرمان‌های مزبور به نوعی تمایل دارد، هر یک از این مکاتب اخلاقی پیروانی یافته و گروهی را جذب خود کرده است. این مکاتب راه‌های گوناگونی برای زندگی مطلوب پیشنهاد می‌دهند. البته تأمین این تمایلات تا جایی معقول می‌نماید که در مقابل فهم صریح عقل قرار نگیرند، و آنان که در پی یافتن راه معقول زندگی‌اند، به‌سادگی می‌توانند تشخیص دهند که ارضای این تمایلات، هرچند به صورت نامعقول، آرمان اخلاقی نیست. اما این تمایلات در بسیاری موارد با وسوسه ذهنی همراه می‌شوند، و این وسوسه‌ها گاه رنگ استدلال فلسفی نیز به خود می‌گیرند، و در این حال، مبانی علم اخلاق را دچار چالش می‌کنند. اینجاست که عقل را غبار اوهام فرامی‌گیرد، و همانان که حقیقتاً در پی زندگی سعادت‌مندانه‌اند، راه را تیره و تار می‌بینند. آن گاه که چراغ عقل کم‌سو باشد و فضا غبارآلود، چگونه می‌توان حقیقت را یافت؟ هدف «فلسفه»، به‌طور عام، زدودن غبار سفسطه‌ها و اوهام از پیش پای عقل است، و هدف «فلسفه اخلاق»، به‌طور خاص، زدودن غبارهایی که راه عمل را در مسیر کلی زندگی می‌پوشانند. از فلسفه اخلاق انتظار می‌رود چنانچه راه درستی برای زندگی مطلوب وجود دارد، ملاک‌گزینش آن را بیابد، و چراغ عقل را بر آن بتاباند. یافتن مبانی محکم و قابل دفاع در اخلاق، بی‌شک گامی مهم برای انتخابی معقول و تزلزل‌ناپذیر در میان مکاتب اخلاقی است. تنها با یافتن مبانی درست و معقول و متقن می‌توان انتظار داشت که در برابر تندبادهای چالش‌های موجود یا ممکن که ارزش‌های اخلاقی را تهدید می‌کنند استقامت ورزید، و دیگران را نیز با اطمینان کامل و قوت تمام به راه راست دعوت کرد. علم اخلاق مقدمه‌ای است برای سعادت انسان، و فلسفه اخلاق هدایتگر عقل است به



مکتب اخلاقی سعادت‌بخش و انسان‌ساز.

کتابی که پیش رو دارید برای آشنایی اجمالی با موضوع «فلسفه اخلاق» است، با هدف تعیین چارچوبی کلی برای مکتبی اخلاقی که راهنمای انسان به سعادت حقیقی اوست. روش بحث برای یافتن منشأ و ملاک ارزش اخلاقی و داوری درباره نظریات مختلف مکاتب اخلاقی در این خصوص، روش عقلی است، و در موارد لازم به توصیف این نظریات پرداخته‌ایم. اما از آنجا که توصیف همه نظریاتی که به نوعی با فلسفه اخلاق مربوط‌اند، با هدف نگارش کتاب ارتباط مستقیم نداشته است، خود را به آن ملتزم نکرده‌ایم، و به همین دلیل، کلیاتی از این مکاتب در دو درس، همراه با یک ضمیمه ارائه شده‌اند، و مکتب اخلاقی اسلام با تفصیل بیشتر در چهار درس توضیح داده شده است.

این کتاب آموزشی است، و برای تدریس در دو واحد درسی طراحی شده است. همچنین در باره مباحث مطرح‌شده، طبعاً نکات و پرسش‌هایی به ذهن خواننده می‌رسد، که برای رعایت اختصار، از آوردن آنها در متن پرهیز کرده، تنها به برخی یادداشت‌های ضروری بسنده کرده‌ایم، و سایر نکات را به کتاب راهنمای استاد وامی‌گذاریم.

لازم است از همه کسانی که در تهیه و تدوین این اثر به نحوی سهم بوده‌اند، به‌ویژه والد معظم، استاد علامه آیت‌الله مصباح، که عمده توشه علمی و محتوای کتاب را مدیون ایشان هستیم، و نیز ناظران بزرگوار این اثر، حجج اسلام والمسلمین محمود فتحعلی و دکتر احمدحسین شریفی، تشکر و قدردانی، و نیز بابت کاستی‌ها و نقایص این اثر عذرخواهی کنم. امید که مقبول درگاه احدیت، و مورد استفاده خوانندگان گرامی قرار گیرد.

مجتبی مصباح

پاییز ۱۳۹۷



# درس اول

## کلیات

### از دانش پژوه انتظار می رود پس از فراگیری این درس:

- با کاربردهای گوناگون واژه «اخلاق» آشنا شود؛
- علم اخلاق را بشناسد؛
- با فلسفه اخلاق و مسائل آن آشنا شود؛
- با درک اهمیت و ضرورت مباحث فلسفه اخلاق، به پیگیری این مباحث علاقه پیدا کند؛
- جایگاه فلسفه اخلاق را در میان سایر مبانی اندیشه اسلامی بداند.



# کلیات

❖ فِي وَصِيَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: عَلَيْكَ بِمَخَاسِنِ الْأَخْلَاقِ فَأَرْكَبْهَا، وَمَسَاوِي الْأَخْلَاقِ فَاجْتَنِبْهَا؛ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ، فَلَا تَلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَكَ؛<sup>۱</sup> در وصیت رسول خدا به امیر مؤمنان علیه السلام آمده است: بر تو باد که اخلاق نیکو به کار بندی و از اخلاق ناپسند دوری کنی. پس اگر چنین نکردی، جز خودت را سرزنش مکن.

## مقدمه

«فلسفه اخلاق» از فلسفه‌های مضاف است؛ یعنی از دانش‌هایی که در عنوان آنها کلمه «فلسفه» به چیزی دیگر اضافه می‌شود. گرچه عموم مردم با دانش اخلاق کمابیش آشنا نیستند، از فلسفه آن آگاهی چندانی ندارند. در این درس، ضمن اشاره به تعریف اخلاق و علم اخلاق، با فلسفه اخلاق آشنا می‌شویم و در باره اهمیت و ضرورت مباحث آن و جایگاه این دانش در مقایسه با دانش‌های دیگر سخن خواهیم گفت.

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۷۹.

## تعریف اخلاق

اخلاق جمع خُلُق و خُلُق است و در لغت، به صفات پایدار نفسانی (ملکات) اطلاق می‌شود؛ صفاتی که صاحب آن قابل ستایش یا نکوهش باشد. مثلاً اگر کسی اهل سخاوت، گذشت و فداکاری باشد، در بیان اخلاق او همین ویژگی‌های شایسته را ذکر می‌کنند، و صفاتی مانند ستمگری، دروغ‌گویی و خیانت‌کاری نیز از جمله خلق‌های ناشایسته به شمار می‌آیند. نشانه رسوخ و پایداری صفات نیز این است که عموماً رفتارهای متناسب با این صفات به راحتی و بدون تأمل از فردی که واجد آنهاست صادر می‌شود. از باب مثال، بخشنده کسی نیست که گهگاه و با تأمل و تردید و با تحمیل بر خود یا تحمل فشار بیرونی، به دیگران چیزی ببخشد، بلکه کسی را بخشنده می‌نامیم که به راحتی می‌بخشد.

چنان که دیدیم واژه «اخلاق» در لغت به صفات نفسانی پایدار که قابل تحسین یا تقبیح باشند اطلاق می‌شود؛ اما این واژه در اصطلاح، معانی دیگری نیز دارد، که به آنها اشاره می‌کنیم:

۱. صفات نفسانی قابل تحسین و تقبیح، اعم از پایدار و ناپایدار: این معنا عام‌تر از معنای لغوی است و بنا بر آن، صبر یک ویژگی اخلاقی است، هرچند به صورت ملکه در نیامده باشد؛

۲. صفات و کارهای قابل تحسین و تقبیح: این معنا از معنای قبل نیز عام‌تر است و نه تنها شامل صفات نفسانی، بلکه شامل کارهایی که انجام می‌دهیم نیز می‌شود و به این معنا کارهای شخص را نیز جزء اخلاق وی می‌شمارند؛

۳. صفات و کارهای شایسته: اخلاق در این معنا از معنای قبلی خاص‌تر است و شامل صفات و کارهای ناپسند نمی‌شود و بدین معناست که ستمگری و خیانت در امانت را غیر اخلاقی می‌شمارند.<sup>(۱)</sup>

## علم اخلاق

انسان برای ادامهٔ زندگی و رشد و تکامل مادی و معنوی خود، نیاز به فراهم شدن امور و شرایط خاصی در خارج از وجود خود، و برقرار کردن روابط ویژه‌ای با آن امور و شرایط، و انجام دادن کارهایی در قبال آنها دارد. از سویی، دست حکمت و ربوبیت الهی نیز جهان را به گونه‌ای آفریده که انسان بتواند آگاهی لازم را از این امور به دست آورد، و نیز برای تعامل با آنها و بهره‌برداری از آنها انگیزه داشته باشد، و سرانجام با اراده و اختیار خود، راه تکامل را بی‌یامد و به هدف نهایی‌ای نایل شود که از آفرینش او منظور بوده است.

انگیزهٔ تعامل با این امور و تصرف در آنها با میل و گرایش اولیه آغاز می‌شود و انسان به طور طبیعی برای دستیابی به این مقصود و رفع نیازهای گوناگون خود، به اسباب و وسایل متناسب توسل می‌جوید و با حرکت و فعالیت خود، آنها را می‌طلبد و با رسیدن به آنها لذت می‌برد و خرسند می‌شود و رفته‌رفته به آنها وابسته می‌گردد و از جهات مختلف، آنها را زیبا، مفید، یا لازم، بایسته، شایسته، خوب، مطلوب، خواستنی و ارزشمند می‌نامد.

این تلاش‌ها را از یک جهت می‌توان به دو دستهٔ مادی یا طبیعی، و معنوی یا فراطبیعی تقسیم کرد. فعالیت‌هایی که برای سلامت جسم و آسایش و رفاه مادی انجام می‌شوند، نمونه‌هایی از دستهٔ اول‌اند، و عدالت‌خواهی و از خودگذشتگی که با امور مادی و طبیعی ارتباط مستقیم ندارند و برای دستیابی به آرمان‌هایی متعالی صورت می‌گیرند، نمونه‌هایی از دستهٔ دوم‌اند.

انسان از دیرباز در پرتو فطرت خدادادی‌اش در بارهٔ دستهٔ دوم اهتمام ویژه‌ای داشته و برای آنها ارزشی خاص قائل شده و کوشیده است این گونه رفتارها را در جان خویش تثبیت کند، و بر همین اساس، به تدریج شاخهٔ خاصی از دانش را برای شناخت دقیق

این گونه شایستگی‌ها و بایستگی‌های روانی و رفتاری و نیز راه کسب و تثبیت آنها سامان داده و آن را علم اخلاق نامیده است.

البته تعیین ویژگی‌های آرمانی انسان، و به دنبال آن، تعیین معیاری برای قضاوت اخلاقی دربارهٔ امور مختلف، و نیز دامنهٔ امور شایسته و بایسته، کاملاً به دیدگاه ما دربارهٔ چیستی و ابعاد وجودی انسان و هدف نهایی او وابسته است، و بنا بر این، نمی‌توان انتظار داشت که همه تلقی یک‌سانی از این علم داشته باشند، و در نتیجه، ارائهٔ تعریفی یک‌سان از علم اخلاق که با مبانی فکری و اعتقادی گوناگون سازگار باشد، ناممکن یا دست‌کم بسیار دشوار است. اما می‌توان گفت دیدگاه‌های گوناگون دربارهٔ علم اخلاق، در سه نکته اشتراک دارند:

اول اینکه در اخلاق تنها اموری ارزش‌گذاری می‌شوند که اختیاری باشند. مثلاً کسی را صرفاً بدین سبب که با ویژگی‌هایی خاص، مانند ناشنوایی یا رنگ پوست خاص، متولد شده، یا پدرش فردی دانشمند یا کم‌سواد است، تحسین یا تقبیح نمی‌کنند؛ زیرا او در داشتن این ویژگی‌ها هیچ نقشی ندارد. پس صفات و ویژگی‌هایی را از نظر اخلاقی ارزش‌گذاری می‌کنیم که با اختیار خودمان آنها را به دست می‌آوریم، یا دست‌کم می‌توانیم در آنها تغییری ایجاد کنیم.<sup>(۳)</sup> همچنین کارهایی در اخلاق ارزش‌گذاری می‌شوند که با اختیار خویش آنها را انجام می‌دهیم؛

دوم اینکه در اخلاق، صفات اکتسابی و کارهای اختیاری از جهت آثار جزئی و محدودی که در زندگی دارند ارزش‌گذاری نمی‌شوند؛ بلکه در ارزش‌گذاری اخلاقی این امور، به مجموع زندگی نظر داریم. از باب مثال، ممکن است فروشنده‌ای با فریب خریدار، سود زیادی به دست آورد. این کار هرچند از نظر اقتصادی ارزشمند شمرده می‌شود، وقتی می‌گوییم کار او اخلاقاً نادرست است، به این نظر داریم که



کسب ثروت همه زندگی نیست، و با این کار، در مجموع امور مهم‌تری همچون صداقت و انصاف نادیده گرفته شده‌اند، و از نظر ما، زندگی چنین انسانی به طور کلی مطلوب نیست. در مقابل، وقتی می‌گوییم عدالت، صداقت و شجاعت از نظر اخلاقی صفات خوبی هستند، مقصودمان این است که انسان مطلوب و آرمانی ما انسانی است که این ویژگی‌ها را داشته باشد و زندگی با داشتن این صفات در مجموع مطلوب‌تر است؛

سوم اینکه قضاوت‌ها و احکام اخلاقی، گاه به صورت بیان امور شایسته و ناشایسته‌اند؛ مثل اینکه می‌گوییم امانت‌داری خوب، و خیانت در امانت بد است؛ و گاه به صورت بیان امور بایسته و نبایسته؛ مثل اینکه می‌گوییم باید امانت‌دار بود، و نباید در امانت خیانت کرد. با اینکه به یک معنا همه این قضاوت‌ها را ارزشی می‌نامند، می‌توانیم برای اشاره به دو دسته احکام یادشده، بگوییم دسته نخست در باره ارزش اخلاقی است، و دسته دوم در باره لزوم اخلاقی.

با توجه به این سه نکته، باید گفت علم اخلاق در پی نشان دادن راه تأمین زندگی مطلوب است، و بر همین اساس، در باره ارزش و لزوم صفات اکتسابی و کارهای اختیاری سخن می‌گوید. پس در این علم، واژه «اخلاق» را به دو معنی معنای اصطلاحی آن به کار می‌بریم که هم صفات اکتسابی - اعم از پایدار و ناپایدار - را دربر می‌گیرد، و هم کارهای اختیاری را. در علم اخلاق می‌آموزیم که برای آنکه در مجموع، انسان شایسته‌ای باشیم و زندگی مطلوبی داشته باشیم، برخوردار بودن از کدام صفات و انجام دادن چه کارهایی مطلوب و لازم است، و در مقابل، کدام صفات و کارها نامطلوب‌اند و باید از آنها پرهیزیم. به طور خلاصه می‌توان گفت: علم اخلاق، دانشی است که ارزش و لزوم صفات اکتسابی و کارهای اختیاری را بیان می‌کند تا از این طریق، بتوان به زندگی مطلوب دست یافت.

## اهمیت علم اخلاق

هیچ کس نیست که زندگی به هر صورتی باشد برایش فرقی نکند! هر کسی نوعی زندگی خاص را مطلوب می‌داند و می‌کوشد چنان زندگی‌ای برای خود فراهم کند. در واقع، همهٔ تصمیم‌ها و کوشش‌های ما برای تحقق خواسته‌های ماست و این خواسته‌ها هر قدر پراکنده و مربوط به امور گوناگون، مانند تأمین نیازهای اولیه، استفاده از طبیعت، استفاده از دیگران، خدمت به دیگران، توسعهٔ دانش و مهارت و توانمندی‌های خود، تأمین رفاه و امنیت فردی و اجتماعی، پاداش مادی یا اجر اخروی باشند، نهایتاً برای تحقق همان نوع زندگی است که آن را مطلوب می‌دانیم. بدین ترتیب، تشخیص راه تأمین زندگی مطلوب ضروری است و علم اخلاق، چنان که گفتیم، همین وظیفه را بر عهده دارد.

از سوی دیگر، بنا بر مباحث خداشناسی، حکمت الهی اقتضا می‌کند که خداوند، از آفرینش انسان هدف معقولی داشته باشد و به مقتضای ربوبیت تکوینی و تشریحی خود، اسباب تکامل و هدایت آدمی را به سوی کمال فراهم کند. به همین دلیل، هدف دین و بعثت پیامبران نیز نهایتاً رساندن انسان به قله‌های اخلاق بوده است؛ چنان که پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله فرمودند: **إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ؛**<sup>۱</sup> «من برای تتمیم مکارم اخلاق مبعوث شدم».

## فلسفه‌های مضاف

تا اینجا با علم اخلاق و اهمیت آن آشنا شدیم. پیش از آنکه در بارهٔ فلسفهٔ اخلاق سخن بگوییم، به جاست به طور کلی توضیحی در بارهٔ فلسفه‌هایی که به علمی دیگر اضافه می‌شوند بیاوریم.

۱. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۱۰.

امروزه وقتی واژه «فلسفه» به تنهایی به کار می‌رود، عموماً مقصود از آن، دانشی است عقلی که دربارهٔ ویژگی‌های موجود به طور کلی، و نه موجودی خاص، سخن می‌گوید و آن را مابعدالطبیعه یا متافیزیک نیز می‌نامند. در این دانش، از احوال کلی موجود سخن می‌گویند؛ مثل اینکه موجود، یا واجب است یا ممکن، یا بالفعل است یا بالقوه، و یا ثابت است یا متغیر. همچنین ویژگی‌های هر یک از این اقسام را در فلسفه بررسی می‌کنند. اما اینکه موجودات جسمانی چگونه برهم تأثیر می‌گذارند، یا هر یک از آنها از چه موادی ترکیب شده‌اند و مانند این مباحث، که مربوط به ویژگی‌های موجودات خاص است، و هر یک را در علمی خاص برمی‌رسند، در فلسفه بررسی نمی‌شود.

در برابر، هنگامی که واژه «فلسفه» به علمی خاص یا مجموعه‌ای از علوم اضافه می‌شود، مقصود از آن، بررسی عقلی و بیرونی آن علم یا علوم به طور کلی، و نه بررسی مسائل خاص آن علم یا علوم است. در واقع، فلسفه‌های مضاف<sup>(۳)</sup> از دو جهت به دانش فلسفه شبیه‌اند: اول آنکه روش تحقیق در آنها عقلی است، و دوم آنکه به مباحث عام و مبنایی می‌پردازند. همان‌طور که گفتیم، متافیزیک در بارهٔ ویژگی‌های عمومی موجودات و تقسیمات عام وجود بحث می‌کند، که مبنای مباحث علوم دیگر است، و به احکام خاص هر دسته از موجودات، که در علوم دیگر از آنها بحث می‌شود، کاری ندارد. به همین ترتیب، فلسفهٔ علوم تجربی نیز در بارهٔ ویژگی‌های عام علوم تجربی بحث می‌کند، مانند اینکه تجربه چیست، و روش تحقیق در این علوم چگونه است، و گزاره‌های این علوم تا چه اندازه معتبرند؛ و کاری به حل مسائل خاص فیزیک، شیمی و سایر علوم تجربی ندارد.

از آن رو که فلسفه‌های مضاف به علوم، نگاهی کلی، و از بیرون، به مضاف‌الیه خود دارند و زمینه را برای بررسی مسائل آن علوم فراهم می‌کنند، منطقی‌تر بررسی

مسائل آن علوم مقدم‌اند؛ یعنی اگر کسی بخواهد مسائل یک علم را به‌درستی حل کند، ابتدا باید شناخت کافی در باره فلسفه آن دانش داشته باشد تا به کمک آن بداند دقیقاً چه چیزی را می‌خواهد بررسی کند و چگونه باید به حل مسائل آن علم پردازد و از آن دانش تا چه اندازه انتظار داشته باشد. در فلسفه‌های مضاف به علوم، عموماً دو نوع بحث مطرح می‌شود: اول، توضیح مفاهیم کلیدی علمی که مضاف‌الیه قرار گرفته‌اند؛ و دوم، بررسی مبانی مورد نیاز برای حل مسائل آن علوم. مثلاً در فلسفه علوم تجربی، هم در باره مفهوم «تجربه» توضیح داده می‌شود، یعنی اینکه تجربه دقیقاً چیست، و هم در باره اینکه روش تجربی، که در علوم تجربی از آن استفاده می‌شود، چقدر معتبر است. مفاهیم کلیدی یک علم، مبادی تصویری آن علم‌اند، و گزاره‌هایی که به طور کلی برای حل مسائل آن علم مورد نیازند، مبادی تصدیقی آن علم نامیده می‌شوند. بدین ترتیب، به طور خلاصه می‌توان گفت: فلسفه‌های مضاف به علوم، در باره مبادی تصویری و تصدیقی مضاف‌الیه خود بحث می‌کنند.

## فلسفه اخلاق

گفتیم علم اخلاق ارزش و لزوم صفات اکتسابی و کارهای اختیاری را بیان می‌کند تا از این طریق، بتوان به زندگی مطلوب دست یافت. به همین جهت، در علم اخلاق در این باره بحث می‌شود که چه کارهایی خوب‌اند و چه کارهایی بد؛ کدام را باید انجام داد و کدام را نباید؛ چه صفاتی نیک و شایسته‌اند و کدام صفات، بد و ناشایسته. اما خوب و بد، باید و نباید، و وظیفه در اینجا دقیقاً به چه معناست؟ بر اساس کدام معیار می‌گوییم چیزی خوب است یا بد، یا کاری را باید انجام داد یا نباید انجام داد؟ هنگامی که با گزینه‌های مختلف روبه‌رویم، با چه معیاری وظیفه اخلاقی خود را تعیین می‌کنیم؟ آیا خوب و بد بودن یک کار معین، واقعیتی دارد که باید آن را کشف کنیم؟ آیا

احکام اخلاقی مطلق اند و همواره معتبر؟ یا نسبی اند و تنها در شرایطی خاص اعتبار دارند؟ اساساً احکام اخلاقی به چه دلیل معتبرند و چرا باید آنها را بپذیریم؟ حقیقت این است که در باره پاسخ این پرسش‌ها اختلاف نظر وجود دارد و مکاتب اخلاقی گوناگون به آنها به طور یک‌سان پاسخ نمی‌دهند. در واقع، هنگامی که مسائل اخلاقی با دیدگاه‌های مختلف انسان‌شناختی، هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی دقیق‌تر بررسی شدند، مکاتب اخلاقی متفاوتی پدیدار گشته، پرسش‌هایی که در باره علم اخلاق به آنها اشاره کردیم به نحو جدی‌تری مطرح شدند، و همین وضعیت، به تدریج زمینه پیدایش دانش دیگری را فراهم کرد که امروز با نام فلسفه اخلاق می‌شناسیم.

پرسش‌های مزبور، یا در باره مفاهیم تصویری به کاررفته در علم اخلاق اند، مانند معنای ارزش، لزوم، خوب و بد، و باید و نباید، یا در باره تصدیق‌هایی اند که هر مکتب اخلاقی با مفروض گرفتن نوعی پاسخ به آنها، احکام اخلاقی خاصی را بیان می‌کند. از باب مثال، برخی مکاتب اخلاقی، مفاهیم خوب، بد، باید و نباید اخلاقی را تعریف‌ناپذیر می‌دانند، و برخی دیگر آنها را تعریف‌پذیر قلمداد، و آنها را با ارجاع به مفاهیم دیگر تعریف می‌کنند؛ و دسته‌ای نیز خود در تعریف این مفاهیم اختلاف دارند، و مثلاً خوبی یک کار را به مطابقت آن با سلیقه فرد، توافق افراد، پذیرش جامعه یا دستور خدا تعریف می‌کنند، یا به معنای لذت‌بخش بودن، در پی داشتن نتایج سودمند، و مانند اینها دانسته‌اند. برخی ارزش‌های اخلاقی را واقعی می‌دانند، و برخی غیر واقعی؛ بعضی از آنها به اصولی اخلاقی که به طور مطلق و بی‌قیدوشرط معتبرند معتقدند، و برخی دیگر همه احکام اخلاقی را نسبی می‌دانند. برخی بر این عقیده‌اند که احکام اخلاقی بدیهی‌اند، و دسته‌ای دیگر آنها را نیازمند اثبات می‌دانند، و برای اثبات این احکام نیز راه‌های متفاوتی پیشنهاد شده است. بدین ترتیب، فلسفه اخلاق

را می‌توان دانشی دانست که با روش عقلی، دربارهٔ مبادی تصویری و تصدیقی علم اخلاق به بحث می‌پردازد.

### اهمیت و ضرورت فلسفه اخلاق

برای آنکه اهمیت و ضرورت پاسخ به پرسش‌های مزبور تا حدی روشن شود، به دو مثال زیر توجه کنید:

- نزاع دو نفر توجه شما را جلب می‌کند. وقتی علت نزاع آنها را جویا می‌شوید، می‌بینید یکی رنگ سیاه را دوست ندارد و به همین دلیل اجازه نمی‌دهد کسی لباس سیاه‌رنگ بپوشد. فرد دیگر که از سلیقهٔ اولی آگاه است، اصرار دارد که همین لباس را بپوشد و هیچ‌یک حاضر نیستند از سلیقهٔ خود کوتاه بیایند!

- صدای گریهٔ کودکی در آغوش مادر توجه شما را جلب می‌کند. از علت گریهٔ کودک می‌پرسید. مادر می‌گوید: «شیشه سم را برداشته بود و می‌خواست از آن بنوشد. اگر دیر رسیده بودم، تلف می‌شد. از اینکه شیشه را از دستش گرفته‌ام ناراحت است و گریه می‌کند». مادر هم حاضر نیست تسلیم خواست کودک خود شود!

تفاوت این دو مثال روشن است: در مثال اول، اختلاف نظر سلیقه‌ای است و مبنای واقعی ندارد. به همین جهت، به صاحب سلیقهٔ خاص حق نمی‌دهیم که خواست خود را بر دیگران تحمیل کند و البته اصرار طرف مقابل بر سلیقهٔ خود با هر پیامدی را نیز کاری معقول نمی‌دانیم؛ اما در مثال دوم، خطری واقعی در کار است. به مادر حق می‌دهیم مانع مرگ کودک خود شود؛ بلکه این کار را وظیفهٔ او می‌دانیم؛ هرچند خواست کودک با خواست مادر متفاوت باشد و از رفتار مادرش برنجد.

اکنون کسی را در نظر آورید که معتقد است خوبی اخلاقی به معنای مطابقت با سلیقهٔ فرد است. مقصود وی این است که وقتی می‌گویم کاری خوب است، یعنی من